

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث رسید به این روایاتی که برای قاعده «ما غلب الله على العبد فهو أولى بالعتذر» وارد شده که گفتیم این روایات زیاد است. مرحوم خوئی پنج روایت را آورده‌اند و ما اول این پنج مورد را می‌خوانیم و بعد هم به برخی دیگر از روایات اشاره می‌کنیم. روایات در حدی است که بعید نیست بتوان ادعای تواتر کرد و وقتی مسئله متواتر مطرح شده و روایات متواتر شد، دیگر نیازی به بررسی سند ندارد، اما در عین حال گفتیم روایات را یکی یکی بررسی کنیم.

در جلسه گذشته حدیث سوم را خواندیم که هم سنداً و هم دلالتاً تام است. این حدیث دلالت بر این داشت که اگر کسی یک یا دو روز مغمی علیه شد، «لا يقضى الصلاة و لا يقضى الصوم؛ لأنَّ كلَّ ما غلب الله على العبد فالله أولى بالعتذر»، گفتیم این تعلیل است منتهی نفی وجوب قضا به لسان نفی الموضوع است.

روایت دوم

حدیث دوم، حدیث هفتم از همین باب است:

و فِي الْعِلَلِ وَ عُيُونِ الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادٍ يَأْتِي عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ كَذَلِكَ كُلُّ مَا غَلَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِثْلَ الْمُغْمَى الَّذِي يُغْمَى عَلَيْهِ فِي يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ فَلَا يَجِبُ عَلَيْهِ قَضَاءُ الصَّلَوَاتِ كَمَا قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّ مَا غَلَبَ اللَّهُ عَلَى الْعَبْدِ فَهُوَ أَعْذَرُ لَهُ.^[1]

محقق خوئی می‌فرماید: دلالت این روایت بر ملازمه بین نفی القضا و آن ترک ادایی که مستند به غلبه الله است؛ یعنی چون خدا با ایجاد اغماء بر این عبد غلبه کرده است پس ادا بر او واجب نبوده است. پس یک وقت ادا را خود انسان ترک می‌کند که باید قضا کند، اما اگر یک ادایی ترکش مستند به این شد که خدا بر اراده این انسان غلبه کرده، «غلب الله على ارادته»؛ یعنی اراده این عبد نقشی نداشته، تمامش اراده خدا بوده، این ادا برایش واجب نبوده و ترک چنین ادایی ملازمه دارد با نفی وجوب قضا.^[2]

در جلسه گذشته گفتیم مورد روایت «المغمى عليه الذى يغمى عليه فى يومٍ و ليلة»، عین همان مورد سؤال حدیث سوم است، «لا يجب عليه قضاء الصلوات»، اینجا امام هشتم علیه السلام می‌فرماید قضاى صلوات واجب نیست «كما قال الصادق عليه السلام كلَّ ما غلب الله على العبد فهو اعذر له».

عجیب این است با این‌که مرحوم خوئی در دلالت حدیث سوم مناقشه می‌کنند اما دلالت این حدیث هفتم را می‌گویند: «ظاهرة بل تكون صريحة في المطلوب»، در حالی که سؤال یک سؤال است، تعبیر یک تعبیر است و ما نفهمیدیم چرا ایشان بین این دو

محقق خوئی می‌فرماید: سند این روایت اشکال دارد؛ چون شیخ صدوق به فضل بن شاذان دو طریق دارد که در آن افرادی وجود دارند که توثیق نشدند. طریق اول عبارت است از:

و ما كان فيه عن الفضل بن شاذان من العلل التي ذكرها عن الرضا عليه السلام فقد رويته عن عبد الواحد بن عبدوس النيسابوري العطار - رضي الله عنه - عن عليّ ابن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان النيسابوري، عن الرضا عليه السلام.^[3]

در این طریق عبدالواحد بن احمد بن عبدوس نیشابوری و علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری قرار دارند که مرحوم خوئی می‌گوید توثیق ندارند. مرحوم خوئی می‌فرماید: شیخ صدوق به فضل بن شاذان طریق دومی دارد که در آن هم دو نفر هستند: (1) جعفر بن نعیم بن شاذان و (2) محمد بن احمد بن شاذان که این دو نفر نیز توثیق ندارند. پس اشکال مرحوم خوئی به سند روایت، ضعف طریق شیخ صدوق به فضل بن شاذان است.

بررسی روایات فضل بن شاذان در علل الشرائع

منتهی بحث سندی این روایت فراتر از این مطلب است و آن این‌که چون این روایت را صدوق در علل آورده، در عیون آورده و از علل خود فضل بن شاذان نقل می‌کند، چند احتمال در نقل فضل بن شاذان وجود دارد:

1. احتمال اول آن است که آنچه را که فضل بن شاذان به عنوان علل آورده، مرویاتی است که از امام هشتم علیه السلام است؛ یعنی اینها را فضل بن شاذان از امام هشتم شنیده و نقل می‌کند. از تعبیر شیخ صدوق این احتمال برداشت می‌شود؛ چون شیخ صدوق بر این علل اعتماد کرده و آنها را پذیرفته که روایت است.

2. احتمال دومی هم وجود دارد که اینها استنباطات خود فضل بن شاذان است؛ یعنی فضل بن شاذان آنچه را که خودش استنباط کرده ذکر کرده است، مثل زمان ما که از ما طلبه‌ها می‌پرسند که علت وجوب حج چیست، فلسفه نماز و روزه چیست؟ آن زمان هم از فضل بن شاذان می‌پرسیدند، فضل بن شاذان من اعظم الفقهاء و المتكلمين بوده، هم فقیه بوده و هم متکلم بوده بر طبق آنچه که مرحوم علامه در خلاصه آورده. مرحوم علامه در قسم اول از خلاصه می‌گوید: «كان ثقةً جليلاً فقيهاً متكلماً له عظم شأنٍ في هذه الطائفة»^[4]؛ یعنی در زمان خودش درجه اول بوده یک مرجع تقلید بوده، از او می‌پرسیدند که فلسفه اینها چیست؟ آنچه را خودش به عنوان فلسفه احکام تشخیص داده در این علل مطرح کرده است.

بنابراین در اینجا دو نظریه وجود دارد. مشهور همان نظر اول را می‌گویند که این مرویات است و شاهد بر این مطلب اولاً، گفتار خود فضل بن شاذان است. شیخ صدوق در پایان علل الشرائع می‌گوید: «حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري»؛ علی بن محمد بن قتیبه می‌گوید: من وقتی این علل را از او شنیدم پرسیدم که این علل را «ذكرتها عن الاستنباط والاستخراج و هي من نتایج العقل»؛ خودت فکر کردی و اینها را به عنوان اجتهادات و استنباطات عقلی خودت به عنوان فلسفه احکام بیان کردی؟ یا «هي مما سمعته و رويته»؛ یا اینها را شنیدی و روایت می‌کنی؟

فضل بن شاذان به من گفت که «ما كنت اعلم مراد الله ما فرض»؛ من نمی‌دانم آنچه که خدا واجب کرده علت حقیقی‌اش چه بوده؟ «و لا مراد رسول الله»⁶ بما شرع و سنّه، و لا اعْلَلْ ذلك من ذات نفسي»؛ من از پیش خودم که اینها را ذکر نمی‌کنم، «بل

سمعنا من مولای اَبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام مرّة بعد مرّة^[5]؛ هر باری که خدمت امام می‌رفتم این را می‌شنیدم، «و الشیء بعد الشیء فجمعتهما»؛ من همه اینها را جمع کردم و این علل شد؛ یعنی قبل از اینکه صدوق این علل را بنویسد، علل فضل بن شاذان بوده و از او اخذ کرده و در علل خودش آورده است.

بنابراین اگر بتوانیم راهی برای اثبات وثاقت عبدالواحد بن محمد بن عبدوس و علی بن محمد بن قتیبه پیدا کنیم این روایت خودش دلیل بر این است که این کتاب از مرویات امام هشتم است. شیخ صدوق بر این روایت اعتماد کرده و بر علل اعتماد کرده، مرحوم کلینی هم در کافی در باب ارث مواردی را به استناد همین علل فضل بن شاذان نقل کرده، معلوم می‌شود این کتاب علل فضل بن شاذان مورد اعتماد ارکان محدثین ما مثل صدوق و کلینی بوده و مورد قبولشان بوده، مشهور می‌پذیرند، منتهی این دو نفر را می‌گویند باید وثاقتشان را از یک راهی درست کنیم.

بررسی وثاقت عبدالواحد بن محمد بن عبدوس

بزرگانی مثل مرحوم خوئی «ترضی» را دال بر توثیق نمی‌دانند ولی به نظر ما «ترضی» دال بر توثیق است. مراد از «ترضی» در اینجا، آن معنای لغوی خاصّش که یک دعاست (یعنی آن شاء الله خدا از او راضی باشد) نیست، این «رضی الله عنه» مثل «قدس سره» است که برای بزرگان می‌گویند و به این معناست که وقتی می‌خواهیم یک عالمی که فوت شده را نام ببریم می‌گوییم «قدس سره» که این دال بر عظمت مقام او است. لذا ترضی از الفاظ دال بر توثیق است. شیخ صدوق بارها در کتاب علل الشرائع و در سایر کتب خود، پس از ذکر نام عبدالواحد بن عبدوس عبارت «رضی الله عنه» به کار برده است.

بررسی وثاقت علی بن محمد بن قتیبه

چند راه برای اثبات وثاقت علی بن محمد بن قتیبه وجود دارد:

1. مرحوم علامه نسبت به روایاتی که علی بن محمد بن قتیبه در آن هست حکم به صحت روایت کرده است.

2. نجاشی می‌گوید: «اعتمد ابو عمرو الکشی»^[6]؛ کشی بر او اعتماد کرده است. وقتی اعتماد می‌کند به این معناست که حرف او را قبول داشته و او را موثق می‌داند. یک وقت می‌گوئید کشی از آن روایت کرده و یک وقت می‌گوید کشی اعتماد بر او کرده، پس او را موثق می‌داند. لذا به نظر ما این دو نفر قابلیت توثیق دارند و از این جهت مشکلی نیست.

ادله دیدگاه دوم نسبت به علل فضل بن شاذان

کسانی که قول دوم را نسبت به روایات فضل بن شاذان در علل الشرائع قائلند چند دلیل ذکر کرده‌اند:

دلیل اول

یکی از ادله ایشان آن است که فضل بن شاذان متوفای 260 هجری است و شهادت امام هشتم علیه السلام در 203 بوده و در زمان امام هشتم علیه السلام یک کودک بوده، علل فضل بن شاذان 15 الی 16 صفحه است چطور می‌شود اینها را یک کودک از امام اخذ کرده باشد؟! در مورد تولد فضل بن شاذان می‌گویند تاریخ دقیق نداریم اما وفاتش 260 هجری است.

گفته‌اند ما مواردی را در این علل فضل بن شاذان داریم که با شأن امام علیه السلام سازگاری ندارد؛ یعنی یک چیزی را به عنوان علت از امام هشتم علیه السلام ذکر می‌کند که با شأن امام سازگاری ندارد. به عنوان نمونه:

1. یک موردش این است که در علل فضل آمده: «فإن قيل لم غيّرت صلاة الآيات عن اصل الصلاة التي إفترضها الله عزوجل»؛ چرا وقتی نماز آیات را می‌خوانیم کیفیت نماز آیات با کیفیت سایر نمازها فرق می‌کند؟ جواب این است: «قيل لأنها صلاة لعلة تغير أمر من الأمور»؛ چون یک امری از امور عالم تغییر پیدا کرده مثلاً خورشید گرفتگی یا ماه گرفتگی شده، «فلما تغيرت العلة تغير المعلول»^[7]. می‌گویند این پاسخ با شأن امام سازگاری ندارد.

پاسخ این است که ائمه: گاهی اوقات بر حسب ذهن نوع مردم و پذیرش نوع مردم یک مطالبی می‌فرمودند، ممکن است یک علت دیگری هم داشته باشد، اما به صورت اقناعی می‌گفتند که بالأخره الآن ما نماز آیات را برای یک تغییری می‌خوانیم، پس باید در نمازش هم یک تغییری باشد! این قابل جواب است.

2. در علل فضل بن شاذان آمده است: «إن قيل لم لا يجب على من مس شيئاً من الاموات غير الانسان كالطير و البهائم و السباع و غير ذلك»؛ چرا اگر انسان، مرده غیر انسان را مس کند غسل برایش واجب نمی‌شود، اگر یک پرنده‌ای مرده و آدم با دست بردارد آنجا غسل واجب نیست؟ جواب اینطور آمده: «لأن هذه الاشياء كلها ملبسه ريشاً و شعراً و صوفاً»؛ این حیوانات یا مو دارند یا کرک دارند یا پشم دارند، «و هذا كله زكي»^[8]؛ در این مو و پشم و کرک موت وجود ندارد. می‌گویند این چه تناسبی دارد؟ فرض کنید معنایش این است که لازمه این است که اگر دست آدم به مو و پشم و کرک انسان خورد غسل مس میت لازم نباشد، اما اگر دست آدم به گوشت آن حیوان خورد آدم باید غسل کند؟

در پاسخ باید گفت: اینها به صورت یک حکمت‌هایی است که به مقتضای آن سائل یا آن مجلس می‌باشد و لزوماً در مقام بیان علل حقیقیه نیست.

3. گاهی اوقات در علل فضل بن شاذان آمده: «قد روى عن بعض الأئمة ليس من مية يموت إلا خرجت منه الجنابة فلذلك وجب الغسل»^[9]؛ چرا غسل خود این میت واجب است؟ چون در روایات داریم هر کسی که از دنیا می‌رود جنب می‌شود لذا غسل واجب است. قائلین به دیدگاه دوم می‌گویند: عبارت «روى عن بعض الأئمة» مناسب شأن امام رضا علیه السلام نیست که حضرت این‌گونه بفرماید.

جوابش این است که گاهی اوقات می‌گویند: «عن أبي عن جدی عن رسول الله»، گاهی اوقات هم می‌گویند: «روى عن بعض الأئمة»، به این تعبیر ذکر کردند و اینها مانعی ندارد.

جمع‌بندی و دیدگاه برگزیده نسبت به علل فضل بن شاذان

پس اولاً، این موارد هر کدام قابل جواب است و ثانیاً، بر فرض اینکه این موارد قابل جواب نباشد، ما چرا اصل کتاب علل را انکار کنیم؟! مثل اینکه می‌گوییم کافی یک روایاتی دارد که با عقل سازگاری ندارد، ولو اینکه آنجا هم که با عقل ما سازگاری ندارد مأموریم که علمش را به اهله برگردانیم، ولی حالا بگوئیم یک روایت، دو روایت، ده روایت، این با صریح قرآن منافات دارد. اگر اشکال به چند روایت بود بگوئیم اصل کتاب کافی معتبر نیست؟! نه، باید در آن روایتی که اشکال دلالی دارد را توقف کنیم و اشکال کنیم.

مؤید این مطلب آن است که خود صدوق بعضی از مواردی که این علل را از فضل بن شاذان نقل می‌کند می‌گوید: «قد قلّة الفضل فی مواضع» و مجلسی هم این مطلب را دارد: «یظهر من الصدوق أنّ بعض هذه العلل سماعی و بعضها استنباطی»^[10]؛ ممکن است بگوئیم برخی‌ایش استنباطی است، در آن روایتی که ذکر می‌کند که اگر قرینه است که از استنباطات بوده را اخذ نکنیم اما کلی‌اش را نمی‌توانیم کنار بگذاریم، اما عمده این است که می‌گویند این فضل بن شاذان اینطور بوده است.

بررسی دلیل اول

وقتی شیخ طوسی در رجالش به فضل بن شاذان می‌رسد می‌گوید از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام است، حتی به عنوان اصحاب امام جواد علیه السلام را هم ذکر نکرده. نجاشی هم همینطور. این عبارت نجاشی را دقت کنید که می‌گوید: «الفضل بن شاذان بن الخلیل کان أبوه من اصحاب یونس»^[11]؛ پدر فضل از اصحاب یونس بوده، «و روی عن ابی جعفر الثانی»؛ این روی یعنی پدرش «روی» یا خود فضل؛ بزرگان بسیاری فاعل «روی» را به همان پدر برگردانند. «کان أبوه من اصحاب یونس و روی عن ابی جعفر الثانی و قیل عن الرضا علیه السلام»، وقتی فاعل «روی» را به پدر برمی‌گردانند می‌گویند پدر از اصحاب امام جواد علیه السلام بوده و برخی گفته‌اند مطالبی را پدر از امام هشتم نقل کرده است. لذا اگر در پدر تأمل است که آیا می‌تواند از امام هشتم نقل کند یا نه، به طریق اولی پسر نمی‌تواند از امام هشتم نقل کند.

علامه در خلاصه هم عین همین عبارت را آورده و می‌گوید: «ابن شاذان ابو محمد الازدی النیسابوری کان أبوه من اصحاب یونس»؛ یونس بن عبدالرحمن که معروف است از روات و اصحاب امام هشتم است، اینکه می‌گویند از اصحاب یعنی او از یونس نقل می‌کند، بعد می‌گوید: «و روی عن ابی جعفر الثانی علیه السلام و قیل الرضا علیه السلام»، بعد می‌گوید: «و کان ثقة»^[12] اگر روی را به پدر برگردانیم «کان ثقة جلیلاً» را باید به پدر برگردانیم.

به نظر می‌رسد که یک مقدار منشأ اشتباه در فاعل «روی» است، اگر ما فاعل «روی» را به پدر برگردانیم، اصلاً نقل فضل بن شاذان از امام هشتم اشدّ اشکالاً می‌شود؛ چون اگر پدر نتواند از امام هشتم نقل کند پسر به طریق اولی نمی‌تواند، ولی به نظر ما فاعل «روی» خود فضل بن شاذان است که می‌گوید «روی، کان أبوه کذا»، و روی این ابن شاذان از ابی جعفر الثانی از امام جواد و قیل الرضا. در نتیجه فضل بن شاذان طوری بوده که می‌توانسته از امام هشتم نقل کند و لذا کسی در این پژوهش‌های آستان قدس گفته بود که در زمان امام هشتم در حدود 20 سالگی بوده و 20 ساله قابلیت نقل را دارد.

بنابراین به نظر ما نمی‌شود انکار کرد کتابی که صدوق بر آن اعتماد کرده، حتی خود مرحوم خوئی هم این را قبول دارند که چون صدوق اعتماد کرده ما اصل اینکه این مرویاتی است از اما هشتم علیه السلام این را رد نمی‌کنیم، منتهی می‌گوید سند صدوق به فضل بن شاذان دو نفر دارد که توثیق ندارند که قابل اعتماد نیست.

به نظر ما اولاً، برای توثیقشان راه وجود دارد و صدوق هم اعتماد کرده بر این کتاب و کلینی هم اعتماد کرده، در آخر ارث بنا بر آنچه مرحوم تستری در قاموس دارد می‌گوید کلینی هم مواردی را در باب ارث از اینجا نقل کرده، نمی‌شود این کتاب را انکار کرد و نکته این است که شما تاریخ ولادت فضل بن شاذان را دقیق ندارید. متوفای 260 بوده، اگر ولادتش در سال 180 باشد می‌شود 203 هم امام هشتم شهادت پیدا کردند و 23 ساله بوده، دو سه ساله آخر این روایات را تحمل کرده است. بنابراین طبق این توضیح و اینکه واقعاً بگوئیم این از اجتهادات فضل بن شاذان است بسیار بعید است.

[1] . علل الشرائع - 271 - 1 الباب 182 ، عيون أخبار الرضا (عليه السلام) 2 - 117 - 1 ؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 260، ح 10586 - 7.

[2] . «و دلالتها على الملازمة ظاهرة، بل تكاد تكون صريحة في المطلوب، غير أنّها ضعيفة السند، لضعف طريق الصدوق (رحمه الله) إلى الفضل بن شاذان، فإنّ له إليه طريقين كما نبّه عليه صاحب الوسائل (رحمه الله) في الخاتمة، وفي أحدهما ابن عبدوس وابن قتيبة، وفي الآخر جعفر بن نعيم بن شاذان و محمد ابن أحمد بن شاذان، و لم يرد في أيّ واحد منهم التوثيق.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج، ص: 75.

[3] . من لا يحضره الفقيه؛ ج، ص: 457.

[4] . «الفضل بن شاذان بالشين المعجمة و الذال المعجمة و النون بن الخليل بالخاء المعجمة أبو محمد الأزدي النيسابوري كان أبوه من أصحاب يونس، و روى عن أبي جعفر الثاني عليه السلام. و قيل: عن الرضا عليه السلام أيضا و كان ثقة جليلا فقيها متكلمًا له عظم شأن في هذه الطائفة. قيل: إنه صنف مائة و ثمانين كتابا و ترحم عليه أبو محمد عليه السلام مرتين، و روى ثلاثا و لاء. و نقل الكشي عن الأئمة عليهم السلام مدحه، ثم ذكر ما ينافيه، و قد أجبنّا عنه في كتابنا الكبير. و هذا الشيخ أجل من أن يغمز عليه، فإنه رئيس طائفتنا، رضي الله عنه.» رجال العلامة - خلاصة الأقوال؛ ص: 132.

[5] . «حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِوَسِ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ قُلْتُ لِلْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ لِمَا سَمِعْتُ مِنْهُ هَذِهِ الْعِلَلُ أَخْبَرَنِي عَنْ هَذِهِ الْعِلَلِ الَّتِي ذَكَرْتَهَا عَنِ الْإِسْتَنْبَاطِ وَ الْإِسْتِخْرَاجِ وَ هِيَ مِنْ نَتَائِجِ الْعَقْلِ أَوْ هِيَ مِمَّا سَمِعْتَهُ وَ رَوَيْتَهُ فَقَالَ لِي مَا كُنْتُ أَعْلَمُ مُرَادَ اللَّهِ بِمَا فَرَضَ وَ لَا مُرَادَ رَسُولِهِ ص بِمَا شَرَعَ وَ سَنَ وَ لَا أُعْلِلُ ذَلِكَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِي بَلْ سَمِعْنَا مِنْ مَوْلَايَ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ وَ الشَّيْءَ بَعْدَ الشَّيْءِ فَجَمَعْتُهَا فَقُلْتُ فَأُحَدِّثُ بِهَا عَنْكَ عَنِ الرِّضَا ع فَقَالَ نَعَمْ.» علل الشرائع؛ ج، ص: 274 - 275.

[6] . رجال النجاشي/باب العين/باب علي/259، شماره 678.

[7] . «فَإِنْ قِيلَ فَلِمَ غَيِّرَتْ عَنْ أَصْلِ الصَّلَاةِ الَّتِي قَدْ افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قِيلَ لِأَنَّهَا صَلَاةٌ لِغَلَّةٍ تَغْيُرُ أَمْرٌ مِنَ الْأُمُورِ وَ هُوَ الْكُسُوفُ فَلَمَّا تَغْيُرَتِ الْغَلَّةُ تَغْيَرُ الْمَعْلُولُ.» علل الشرائع؛ ج، ص: 269.

[8] . همان، ص 268.

[9] . همان.

[10] . بحار الأنوار، ج، ص: 206.

[11] . «الفضل بن شاذان بن الخليل أبو محمد الأزدي النيسابوري (النيسابوري) كان أبوه من أصحاب يونس و روى عن أبي جعفر الثاني و قيل [عن] الرضا أيضا عليهما السلام و كان ثقة أحد أصحابنا الفقهاء و المتكلمين. و له جلاله في هذه الطائفة و هو في قدره أشهر من أن نصفه.» رجال النجاشي ص : 307 ، شماره 840.

[12] . «الفضل بن شاذان بالشين المعجمة و الذال المعجمة و النون بن الخليل بالخاء المعجمة أبو محمد الأزدي النيسابوري كان أبوه من أصحاب يونس و روى عن أبي جعفر الثاني عليه السلام. و قيل: عن الرضا عليه السلام أيضا و كان ثقة جليلا فقيها متكلمًا له عظم شأن في هذه الطائفة. قيل: إنه صنف مائة و ثمانين كتابا و ترحم عليه أبو محمد عليه السلام مرتين و روى ثلاثا و لاء. و نقل الكشي عن الأئمة عليهم السلام مدحه ثم ذكر ما ينافيه و قد أجبنّا عنه في كتابنا الكبير. و هذا الشيخ أجل من أن يغمز عليه فإنه رئيس طائفتنا رضي الله عنه.» الخلاصة للحلي ص : 133.